

اهل بیت و خلافت

انتقاد از خلفاء

مسئله سوم در این موضوع انتقاد از خلفاء است، انتقاد علی (ع) از خلفاء غیر قابل انکار بوده و طرز انتقاد آنحضرت آموزنده است. انتقادات علی (ع) از خلفاء تحلیلی و منطقی است، احساساتی و متسمبانه. انتقاد اگر از روی احساسات و وطنیان نادراحتیها باشد، يك شکل دارد، و اگر منطقی و بر اساس قضاوت صحیح در واقیبات باشد شکلی دیگر. انتقادهای احساساتی معمولاً در باره همه افراد يك نواخت است زیرا يك سلسله نامزاهای وطنی، لمنها است که نثار میشود. سب، لمن ضایعی ندارد.

اما انتقادهای منطقی مبنی بر خصوصیات روحی و اخلاقی و معنوی بر نقطه های خاص تاریخی زندگی افراد مورد انتقاد میباشد و چنین انتقاد، طبیعتاً نمیتواند در مورد همه افراد يكسان و بخشنامه وار باشد در همین جا است که ارزش درجه واقعی بینی انتقاد کننده روشن میگردد. انتقادهای نهج البلاغه از خلفاء برخی کلی و ضمنی است و برخی جزئی و مشخص. انتقادات های کلی و ضمنی همانها است که علی (ع) صریحاً اظهار میکند که حق قطعی و مسلم من از من گرفته شده است، مادر شماره پیش به مناسبت بحث از انتقاد آنحضرت به منصوصیت خود آنها را نقل کردیم.

ابن ابی الحدید میگوید شکایت و انتقاد امام از خلفاء ولو بصورت ضمنی و کلی متواتر است. روزی امام شنید که مظلومی فریاد بر میکشید که من مظلوم و بر من ستم شده است، علی به او گفت: (بیا سوخته دلان گردم آئیم) بیا با هم فریاد کنیم، زیرا من نیز همواره ستم کشیده ام. ایضاً از یکی از معاصرین مورد اعتماد خودش معروف به ابن عابیه نقل میکند که گفته در محضر اسماعیل بن علی حنبلی امام حنابلیه عصر بودم که مسافری از کوفه به بغداد مراجعت کرده بود و اسماعیل از مسافرتش و از آنچه در کوفه دیده بود اذوا میبرد و او در ضمن نقل وقایع با تأسف زیاد جریان انتقاد های شدید شیعه را در روز غدیر از خلفاء اظهار میکرد. قتی حنبلی گفت تفسیر آن مردم چیست؟ این در را خود علی (ع) باز کرد. آن مرد گفت پس تکلیف ما در این میان چیست؟

این انتقادها را صحیح و درست بدانیم یا نادرست؟ اگر صحیح بدانیم بکامل فردا باید دعا کنیم و اگر نادرست بدانیم طرف دیگر را!

اسماعیل با شنیدن این پرسش از جا حرکت کرد و مجلس را بهم زد. همین قدر گفت این پرسشی است که خود منم تاکنون پاسخی برای آن پیدا نکرده ام.

* * *

انتقاد از ابوبکر بصورت خاص در خطبه ششمیه آمده است و در دو جمله خلاصه شده است:

اول: اینکه او بخوبی میدانست من از او شایسته ترم و خلافت جامه ایست که تنها بر اندام من راست میآید. او با اینکه این را بخوبی میدانست چرا دست بچینن اقامتی زد، من در دوره خلافت، مانند کسی بودم که خار در چشم یا استخوان در گلویش بماند.

اما والله لقد تقمصها ابن ابی قحافة و انه ليعلم ان محلي منها محل القطب من الرحي ..

دوم: اینست که چرا خلیفه پس از خود را تعیین کرد خصوصاً اینکه او در زمان خلافت خود يك نوبت از مردم خواست که قرار بیعت را اقاله کنند و او را انظر تمهدی که از این جهت بر عهد ما ش آمده آزاد گذارند چنین کسی که در شایستگی خود برای این کار تردید میکند و از مردم تقاضا میکند استغفایش را بپذیرند چگونه است که خلیفه پس از خود را تعیین میکند **فوا عجباً بیناهو يستقبلها فی حیاته اذ عقدها لآخر بعد وفاته.**

شکفتنا که ابوبکر از مردم میخواهد که در زمان حیاتش او را از تصدی خلافت معاف بدارند و در همان حال زمینه را برای دیگری بعد از وفات خویش آماده میسازد. پس از بیان جمله بالا، علی (ع) شدیدترین تعبیراتش را درباره دو خلیفه که ضمناً نشان دهنده ریشه پیوند آنها با يك دیگر است بکار میبرد میگوید **لشدما تشطرا لآخر ضمعیها.**

ابن ابی الحدید درباره استقاله (استغناء) ابوبکر میگوید جمله ای بدو صورت مختلف از ابوبکر نقل شده که در دوره خلافت بر منبر گفته است برخی به این صورت نقل کرده اند: **ولیتکم ولست بخیر کم** یعنی خلافت بر عهده من گذاشته شد در حالی که بهترین شما نیستم اما بسیاری نقل کرده اند که گفته است: **اقیلونی فلست بخیر کم** یعنی مرا معاف بدارید که من بهترین شما نیستم، جمله نهج البلاغه تأیید میکند که جمله ابوبکر بصورت دوم اداء شده است.

انتقاد نهج البلاغه از عمر به شکل دیگر است، علاوه بر انتقاد مشترکی که از او و ابوبکر با جمله **لشدما تشطرا لآخر ضمعیها** شده است يك سلسله انتقادات با توجه به خصوصیات روحی و اخلاقی او انجام گرفته است. علی (ع) دو خصوصیت اخلاقی عمر را انتقاد کرده است:

اول - خشونت و غفلت او - عمر در این جهت درست در جهت عکس ابو بکر بود. عمر اخلاقاً مردی خشن و درشتخو و پر هیبت و ترسناک بوده است. ابن ابی الحدید میگوید: اکابر صحابه از ملاقات با عمر پرهیز داشتند. ابن عباس عقیده خود را درباره مسأله «دعول» بعد از فوت عمر امیر ارادت با او گفتند چرا قبلاً نمیگفتی؟ گفت از عمر میترسیدم.

دوره عمر یعنی تازیانه او ضرب المثل هیبت بود تا آنجا که بعدها گفتند: **دوره عمر اهییب من سیف حجاج**، یعنی تازیانه عمر از شمشیر حجاج مهیب تر بود. عمر نسبت به زنان خشونت بیشتری داشت زنان از او میترسیدند. در فوت ابو بکر زنان خانواده اش میگریستند و عمر مرتب منع میکرد، اما زنان همچنان بنال و فریاد ادامه می دادند عاقبت عمر ام فروه خواهر ابو بکر را از میان زنان بیرون کشید و تازیانه ای بر او نواخت زنان پس از این ماجرا متفرق گشتند. دیگر از خصوصیات روحی عمر که در کلمات علی (ع) مورد انتقاد واقع شده شتابزدگی در رأی و عدول از آن، و بالتبجیه تناقضگویی او بود مکرر رأی صادر میکرد و بعد با اشتباه خود پی میبرد و اعتراف میکرد.

داستانهای زیادی در این مورد هست. جمله: **کلکم افقه من عمر حتی ربات الحجاج!** همه شما از عمر فقیه ترید حتی عروسان حجله، در چنین شرایطی از طرف عمر بیان شده است همچنین جمله **لولا علی لهلك عمر**: اگر علی نبود عمر هلاک شده بود که گفته اند هفتاد بار از او شنیده شده است. در مورد همین اشتباهات بود که علی او را واقف میکرد. امیر - المؤمنین علی (ع) عمر را بهمین دو خصوصیت که تاریخ، سخت آن را تأیید میکند انتقاد می کند یعنی خشونت زیاد او به حدی که همراهان او از گفتن حقائق بیم داشتند و دیگر شتابزده گی و اشتباهات مکرر و سپس معذرت خواهی از اشتباه. درباره قسمت اول م فرماید: **فصیرها فی حوزة خشناة یغلظ کلماتها و یخشن منها... فصاحبها کراکب الصعبة ان اشق لها خروم و ان اسلس لها تقحیم**.

یعنی ابو بکر زمام خلافت را در اختیار طبیعتی خشن قرار داد که آسیب رساندنهایش شدید و تماس با او دشوار بود... آنکه میخواست با او همکاری کند مانند کسی بود که شتری چموش و سر مست را سوار باشد اگر مهارش را محکم بکشد پیشش را پاره میکند و اگر سست کند به پر تگه سقوط میکند.

و درباره شتابزدگی و کثرت اشتباه و سپس عذر خواهی او می فرماید: **و یکثر العثار فیها و الاعتذار منها** یعنی لغزشهای فراوانی از او سر می زد و پوشهای زیادی از اشتباهات خود می طلبید.

در نهج البلاغه تا آنجا که من بیاد دارم از خلیفه اول و دوم تنها در خطبه شمشیه که قرائتی از آن نقل کردم بطور خاص یاد و انتقاد شده است در جای دیگر اگر هست یا بصورت کلی است و

یا جنبه کنائی دارد، مثل آنجا که در نامه عمر و ف خود به عثمان بن حنیف اشاره بمسئله فدک میکند. و یا در نامه ۶۲ میگوید: **یاورنمیکردم که عرب این امر را از من برگرداند.** ناگهان متوجه شدم که مردم دور فلانی را گرفته اند و یا در نامه ۲۸ که در جواب معاویه نوشته و میگوید اینکه میگوئی مرا بزور واداریه بیعت کردند نصی بر من وارد نمیکنند، هرگز بربک مسلمان عیب و عار نیست که مورد ستم واقع شود مادامی که خودش در دین خودش در شک و رب نباشد. در نهج البلاغه ضمن خطبه شماره ۲۲۶ جمله هایی آمده است مبنی بر ستایش از شخصی که به کنایه تحت عنوان «فلان» از او یاد شده است. شرح نهج البلاغه درباره اینکه این مردی که مورد ستایش علی واقع شده کیست اختلاف دارند غالباً گفته اند مقصود عمر بن الخطاب است که با بصورت جد و یا بصورت تقیه ادا شده است و برخی مانند قطب راوندی گفته اند مقصود یکی از گذشتگان صحابه از قبیل عثمان بن مظعون و غیره است ولی ابن ابی الحدید بقریه نوع ستایشها که میرساند از یک مقام متصدی حکومت ستایش شده است زیرا سخن از مردی است که کجیها را راست و علتها را رفع نموده است و چنین توصیفی بر گذشتگان صحابه قابل اطلاق نیست؛ می گوید: قطعاً جز عمر کسی مقصود نبوده است.

ابن ابی الحدید از طبری نقل می کند که در فوت عمر زنان میگریستند دختر ابی حنمه چنین ندبه میکرد: **اقام الودود ابراً العمد امات الفتن و احبال المنن خرج تقی الثوب بریثا من العیب**.

آنگاه طبری از مغیره بن شعبه نقل میکند که پس از دفن عمر بسراغ علی رقم و خواستم سخنی از او درباره عمر بشنوم علی بیرون آمد در حالی که سرو صورتش را شسته بود و هنوز آب می چکد و خود را در جامه ای پنججیده بود و مثل اینکه تردید نداشت که کار خلافت بعد از عمر بر او مستقر خواهد شد گفت دختر ابی حنمه راست گفت که گفت: **لقد قوم الودود...**

ابن ابی الحدید این داستان را مؤید نظر خودش قرار می دهد که جمله های نهج البلاغه در ستایش عمر گفته شده است.

ولی برخی از متقدمین عصر حاضر از مدارک دیگر غیر از طبری داستان را به شکل دیگر نقل کرده اند و آن اینکه علی پس از آنکه بیرون آمد و چشمش به ستیره افتاد به صورت سؤال و پرسش فرمود: **آیا دختر ابی حنمه آن ستایشها را که از عمر میکرد راست میگفت؟**

علیهذا جمله های بالا سخن علی (ع) است و نه تأییدی از ایشان است نسبت به گوینده اصلی که زنی بوده است و سید رضی (ه) که این جمله ها را ضمن کلمات نهج البلاغه آورده است دچار اشتباه شده است.

انتقاد عثمان در نهج البلاغه به شکلی دیگر است در شماره بعد د: این باره بحث خواهیم کرد.